



معرفی قبرستان ممنوعه در تهران

سفری به دیار مهاجران تنها

عطیه عیار

نویسنده



همه لهستانی‌های ساکن تهران که در آن چند سال فوت کردند در گوشه‌ای از این قبرستان دفن شدند. چند سال پیش دولت لهستان، همه سنگ قبرهای قدیمی را عوض و یک دست کرد و حتی سنگ قبرهای قدیمی را هم از ایران برد. این کار بدون هماهنگی با میراث فرهنگی ایران بود و موجب اعتراض شد. قبرستان ممنوعه دولاب شاید حزن و اندوهی بیشتر از قبرستان‌های دیگر داشته باشد. اینجا مزار کسانی است که یا غریب بودند یا طرده شده‌اند. این غریبی هنوز هم در هوای قبرستان حس می‌شود. بسیاری از این متوفیان، سربازان و آواره‌های جنگ بودند که به خاطر هوس و شهوت خون سیاستمداران دنیا جان خود را در گوشه‌های دور از وطن و خانواده از دست دادند. هر کدام این قبرها داستانی دارد که از روز جلای وطن شروع شد و در کشوری دیگر به پایان رسید.

حمله شوروی به شهرهای شمالی و قحطی و کمبودی که مدت‌ها مردم ایران با آن دست به گریبان بودند. با این حال به حکم منش میهمان‌نوازی از لهستانی‌ها پذیرایی کردند. پس از مدتی آواره‌ها را به تهران فرستادند. البته این میهمان‌نوازی در سطح بالاتر و به دستور اشغالگران خیلی مفصل‌تر بود. پناه دادن به لهستانی‌ها برای ایرانی‌ها هزینه و فشار مضاعف بود. لباس‌هایی که از لهستانی‌ها در ایران گرفتند، به دست ایرانی‌های فقیر رسید و از این رهگذر بیماری تیفوس در ایران شایع شد. ابتدا قرار بود هزینه این آواره‌ها را امریکا تقبل کند اما پس از مدتی دولت‌های اشغالگر از ایران توقع تأمین این مهاجران ناخوانده را داشتند. در شرایطی که ایرانی‌ها در همه کشور از شمال تا جنوب با کمبود آرد روبه‌رو بودند و نان سالم و قابل خوردن نداشتند، لهستانی‌ها در اردوگاه‌های خود در حاشیه تهران از انواع خوراکی خوب برخوردار بودند. در سیاهه

پوسیده یک هلیکوپتر گیر کرده به یک کابل در هوا خودنمایی می‌کند. سال ۴۹ به دستور شاه، آلبرت لاموریس مأمور به ساخت پروژه‌ای مستند برای معرفی پیشرفت‌های ایران شد. این پروژه «باد صبا» نام داشت. بعد از تمام شدن کار، شاه اصرار داشت لاموریس فیلمی هم از بالای سد کرج بگیرد. اما این فیلمبرداری به بهای جان لاموریس تمام شد. هلیکوپتر به کابل تمرینی نیروهای تکاور گیر کرد و منفجر شد. لاموریس و خلبان هر دو از بین رفتند و فقط پاسکال پسر لاموریس زنده ماند. مزار این کارگردان هم در این قبرستان است. در گشت و گذار میان قبرها ممکن است چند اسم ایرانی هم ببینید مثل علی اکبر شهیدایی، خانواده پروفیسور جمشید اعلم. این افراد اگرچه مسیحی نبودند اما به خاطر اینکه همسر مسیحی داشتند یا به نیروهای خارجی خدماتی ارائه داده بودند، در همین مکان دفن شده‌اند. یکی از آخرین نگرانی‌ها که در این مجموعه به

است و یکی مخصوص انگلیسی‌ها و یکی هم مخصوص لهستانی‌ها. دولت‌های این کشورها این زمین‌ها را از کشور ایران خریداری کرده‌اند و به نوعی این قبرستان‌ها خاک کشورهای دیگر است. در این میان فقط از قبرستان‌های مزار دکتر کلوه و انبوهی از رفتگان کشورهای اروپایی را دربر گرفته می‌توان بازدید کرد؛ آن هم فقط با مجوز رسمی. برای همین در قبرستان به روی عموم باز نیست و معمولاً توره‌های تهرانگردی یا گروه‌های تحقیقاتی تاریخی می‌توانند از آن دیدن کنند. در واقع کلمه «ممنوعه» بیشتر برای بالا بردن حس هیجان و برانگیختن کنجکاوی مخاطبان است!

قبرستان، گورستان یا آرامستان؛ کلماتی هستند که همیشه حزن و اندوهی در پس خود دارند. بسته به فرهنگ ملل و اقوام این محل خواب ابدی انسان‌ها می‌تواند بسیار زیبا باشد یا حتی تلی از خاک و سنگ. در ایران هم قبرستان‌های منحصر به فرد و جالبی در شهرها و روستاهای مختلف هست که بعضی به توبه خود یک موزه سرباز و محیطی جذاب هستند. اما این مقاله قصد دارد فقط به یک قبرستان خاص در تهران بپردازد. قبرستانی ممنوعه با ساکنانی غریب و دورافتاده که شاید دیگر هیچ کس از بستگان‌شان در دنیا نباشد که یاد از آنها بکند.

مزاری برای ارزست

بخش زیادی از ساکنان قبرستان دولاب ارمنی‌های ایران هستند. برای همین به قبرستان ارمنه هم معروف است. بعد از دفن کلوه که این محل به طور اختصاصی و متمرکز محل دفن پیروان دین مسیح اعم از ارمنی، آشوری، ارتدوکس و کاتولیک شد. از آنجا که مستشاران خارجی زیادی هم در ایران حضور داشتند، سرانجام بسیاری از نام‌های معروف و تاریخی را باید از همین چاسراغ گرفت. جنگ جهانی دوم هم سربازان دور از وطن زیادی را میهمان این خاک کرد. در این گورستان ۵۲۸ فرد غیرنظامی و ۴۰۹ سرباز آرمیده‌اند. به خاطر ملیت‌های متفاوت این آرمیده‌ها، کشورهای فرانسه و ایتالیا و لهستان و البته خلیفه‌گری ارمنه ایران به طور مشترک متولی آن هستند.

قبرستان ارمنه

از مریم محزون تا گیلدا

وقتی وارد قبرستان ممنوعه می‌شوید یا انبوه سنگ قبرهای ایستاده مواجه می‌شوید. بعضی عکس سیاه و سفید متوفی با مشخصات وی را بر خود دارند و برخی سنگ کندی از مریم محزون. در این قبرستان تنها دو بقعه ساخته‌اند و باقی قبرها تک به تک هستند. یکی از بقعه‌ها متعلق به کلوه است و دیگری به گیلدا ۲۷ ساله و مادر و برادرش تعلق دارد. گیلدا دختری از خانواده صاحب منصبان در زمان پهلوی دوم بود با موهای طلایی. در دهه چهل محمدرضا پهلوی به این دختر موطلابی علاقه‌مند شد و مدتی با هم بودند... اما دختر بینوا با خشم فرح روبه‌رو شد. کار به حدی بیخ پیدا کرد که فرح می‌خواست به خاطر این رابطه طلاق بگیرد. اما با پادریانی ملکه مادر، شاه این دختر را کنار گذاشت و او را به یکی از افسران خود سپرد. پس از مدتی گیلدا خودکشی کرد. البته مرگ او مشکوک بود و مردم هیچ‌وقت خودکشی‌اش را باور نکردند. برای دختر موطلابی در این قبرستان مزار و بقعه‌ای ساختند و مادرش هم چند سال بعد به دختر پیوست.

در کنار قبر گیلدا، مزار اولین رئیس پلیس ایران و همسرش واقع شده است. کنت دومونت فرت بلژیکی به درخواست ناصرالدین شاه برای تشکیل نیروی پلیس به ایران آمد و همین‌جا هم ماند. شاه به حدی به او ارادت داشت که حتی برایش شعری هم سروده بود. بالای سد کرج، سال‌هاست جنازه سوخته و

سال‌ها قبل یکی از افراد مهم دربار ناصرالدین شاه در اثر اشتباه خدمتکارش از دنیا رفت. این مرد ارزست کلوه پزشک دربار قاجار در دوره محمدشاه و ناصرالدین شاه بود. او نه تنها نقرس محمدشاه و بیماری مهدعلیا را درمان کرد، حتی در دوران حضورش در ایران، دو دوره ویا را در سال‌های ۱۲۶۲ و ۱۲۶۹ دید و برای آنها طرح درمانی و تحقیقاتی هم راه انداخت. کلوه که از امنای دربار بود و یکی از اصلی‌ترین دلایل محبوبیتش نجات شاه بعد از سوءقصد نافرجام بابی‌ها در سال ۱۲۳۱ بود. سال ۱۳۴۵ که به خاطر مصرف اشتباهی تنوتورکانتارید از دنیا رفت برای دفن او به مشکل برخوردند. کلوه که مسلمان نبود و نمی‌شد با آداب مسلمانی و در قبرستان مسلمانان دفن شود. برای همین ناصرالدین‌شاه در منطقه دولاب تهران که آن موقع زمین‌های وسیع کشاورزی یا بایر بود، قطعه زمینی را تعیین کرد تا کلوه را آنجا و طبق آداب مذهب خودش دفن کنند. و این گونه کلوه اولین ساکن آرامستانی بود که تا دهه هفتاد شمسی مدفن مهاجران بسیاری شد.

قبرستان دولاب

دولاب قریه‌ای در تهران قدیم بوده که تا اوایل دوره پهلوی هم خارج از دروازه‌های تهران قرار داشت. این قریه بیشتر محل کاشت صیفی‌جات و سبزی بوده و جاه‌های آب زیادی هم داشته به همین دلیل دولاب نام گرفته بود. اکنون این قریه جزوی از منطقه ۱۴ شهر بزرگ و گسترده تهران است و بافت سنتی و بومی آن سال‌هاست از بین رفته است. اما قبرستان دولاب یکی از معدود یادگارهای دوران قدیم است که هنوز پابرجاست. در ورودی خیابانی که الان آرامستان‌ها قرار دارند دروازه‌ای با ستون‌ها و سردر آجری زده‌اند و مسیر پیاده‌راه ساخته‌اند. در ادامه هم میدانگاهی است که ساکنین آن محدوده یا دیدارکنندگان از قبرستان می‌توانند دمی آنجا استراحت کنند.

چرا ممنوعه؟

قبرستان دولاب در واقع چند قطعه زمین است که هر کدام دیوارکشی شده‌اند. یکی از آنها مخصوص قبر مهاجران و متوفیان روس



بخش زیادی از ساکنان قبرستان دولاب ارمنی‌های ایران هستند. برای همین به قبرستان ارمنه هم معروف است. بعد از دفن کلوه که این محل به طور اختصاصی و متمرکز محل دفن پیروان دین مسیح اعم از ارمنی، آشوری، ارتدوکس و کاتولیک شد



اقلامی که دولت انگلیس به دولت ایران می‌داد و در اسناد قدیمی آمده، کاکائو، انواع مارمالاد، انواع گوشت و نان دیده می‌شود. حتی در ایام کریسمس جشن و درخت تزئینات داشتند. کودکانشان در همسر اردوگاه مدرسه مخصوص می‌رفتند و تفریحشان به راه بود. از طرف دیگر، زنان جوان لهستانی در میکده‌ها و کباب‌ها اسباب تفریح مردان اعم از خارجی و ایرانی را فراهم می‌کردند و بسیاری از خانه‌های فساد برپا شدند. این زنان می‌چرخید. برای گروهی دیگر از زنان هم کارگاه‌های خیاطی راه انداختند تا درآمد داشته باشند.

محل لهستانی‌ها

شهریور ۱۳۲۰ ایران از شمال و جنوب مورد حمله شوروی و انگلیس قرار گرفت و اشغال شد. در شرایطی که ارتش پرطمطراق رضاخانی حتی چند ساعت هم نتوانست دوام بیاورد، از طرف انگلیس و با همکاری شوروی به دولت دستور داده شد که باید پذیرای لهستانی‌های آواره باشد. این لهستانی‌ها در طول جنگ اروپا از خانه‌های خود دور شده و مدت‌ها در تبعیدگاه سبیری سر کرده بودند. شوروی دیگر نمی‌توانست این خیل عظیم و سربار را کنترل کند و آنها را به ایران سرریز کرد. اکثر آنها بیمار و رنجور بودند. برای همین در مسیر ایران و روی دریا بسیاری از آنها از بین رفتند. ورود آنها از بندرانزلی بود آن هم در بحیوچه